



محمد درودیان

۲- گرچه به لحاظ حقوق بین‌الملل هنوز مفهوم "جنگ" و "حالت جنگ" تعریف نشده است (۱) ولی نوعی اتفاق نظر در این زمینه وجود دارد که "جنگ یک کنش اجتماعی است. جنگ حاصل تضاد منافع اساسی است که با خون‌ریزی حل و فصل می‌شود. به همین دلیل گفته می‌شود هر نظریه جنگی، شاخه‌ای از نظریه سیاسی و اجتماعی است و باید در چارچوب سیاست مورد مطالعه قرار گیرد. (۲) در واقع پیوستگی جنگ با سیاست و عقلانیت آن از این موضوع تأثیر پذیرفته که مسئله اساسی در سیاست، تضاد منافع و ستیز برای کسب منافع با استفاده از زور است.

۳- برپایه این توضیح در حقیقت دیپلماسی، به معنای حل و فصل مسائل، ادعاها و خواسته‌های طرفین از طریق مسالمت‌آمیز می‌باشد؛ زیرا از نظر حقوقی، روابط دیپلماتیک یکی از جلوه‌های بارز روابط دولت‌ها در زمان صلح محسوب می‌گردد. به همین دلیل وقتی روابط دو دولت در حالت جنگی قرار بگیرد، قطع روابط اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. (۳) در نقطه‌ای که حل و فصل تضاد موجود در حوزه منافع با دیپلماسی و روش مسالمت‌آمیز قابل حل و فصل نباشد، در واقع روش‌های دیپلماتیک به پایان می‌رسد و جنگ با ادامه روش دیگر سیاست و به معنای "عمل متکی به زور برای مجبور ساختن حریف خود برای پذیرش خواسته‌های ما" (۴) آغاز خواهد شد. با این توضیح می‌توان چنین نتیجه گرفت که وقتی پیروزی و شکست قابل تقسیم نباشد، سیاست و روش‌های مسالمت‌آمیز به پایان

نسبت جنگ با سیاست و نحوه تعامل و پیوستگی آنها یکی از موضوعات بسیار اساسی و تأمل برانگیز است که تاکنون مباحث گسترده و عمیقی را در حوزه روابط بین‌الملل و موضوع جنگ و صلح؛ برای بررسی علل وقوع، ادامه و پایان جنگ‌ها به خود اختصاص داده است و همچنان مورد توجه خواهد بود. جمهوری اسلامی ایران تجربه جنگ با عراق را دارد و هم‌اکنون یکی از پرسش‌های اساسی در مورد این جنگ، "اجتناب‌پذیری" آن با حل و فصل اختلافات از طریق مذاکره می‌باشد. همچنین نقد مسأله "آدامه جنگ پس از فتح خرمشهر" و طولانی شدن آن به نوعی با همین مبحث ارتباط دارد. تهدیدات اخیر آمریکا و احتمال وقوع درگیری نظامی نیز توجه به این موضوع را افزایش داده است. در این بررسی برخی از وجوه تعامل و پیوستگی جنگ با سیاست مورد توجه قرار گرفته است.

۱- قول مشهور کلاوزویتس نظریه پرداز جنگ در تعیین نسبت جنگ و سیاست ناظر بر توضیح ماهیت جنگ و نسبت آن با سیاست است. در واقع نقطه عزیمت کلاوزویتس در بیان این نظریه به عنوان یک نظامی، با تأمل در ماهیت جنگ آغاز شده است. به عبارت دیگر کلاوزویتس از مسیر بررسی ماهیت سیاست به تعریف نسبت آن با جنگ نپرداختند بلکه برعکس از مسیر بررسی جنگ و ماهیت آن، نسبت جنگ با سیاست را کشف و تبیین کرده است. به همین دلیل می‌توان گفت کلاوزویتس ماهیت جنگ، پیچیدگی‌ها و مؤلفه‌های آن را در چارچوب میانی تفکر غرب به درستی درک و بیان کرده است.

می‌رسد و جنگ آغاز خواهد شد و در عمل صورت‌بندی و فضای حاکم بر مناسبات دو کشور تغییر می‌کند. جنگ با این ملاحظه، پدیده نهفته در درون سیاست است و زمینه‌های آن با آمادگی روحی و شکل‌گیری اراده‌ها و فراهم‌سازی مقدمات آن در زمان صلح فراهم می‌شود. همچنین صلح به معنای آمادگی برای پایان دادن به جنگ، پدیده نهفته در درون جنگ است و در زمان جنگ شکل می‌گیرد. با این ملاحظه موضوعاتی همچون تهدید، بحران، سناریوها، راهبردهای پیش‌گیرانه یا پیش‌دستانه و بازدارندگی متعلق به دوران صلح و شرایطی است که هنوز سیاست به معنای روش مسالمت‌آمیز کارکرد دارد. مسائلی مانند: اقدامات نظامی، توازن کلی نیروها، استراتژی‌های عملیاتی، هدف‌های سیاسی عملیات، هزینه‌های جنگ و دست‌آوردها در هر مرحله و پس از هر عملیات به دوران جنگ تعلق دارد و تدریجاً ساز و کارهای شکل‌گیری صلح و زمینه‌های پایان دادن به روش‌های خشونت‌آمیز را فراهم می‌سازد

۴- تعامل جنگ و سیاست بیان‌گر ماهیت جنگ است. کلاوزویتس جنگ را به عنوان ابزار سیاست می‌داند که هم منشأ آن است و هم بر تمامی ابعاد اجرای آن نظارت دارد. (۵) از نظر وی جنگ به علت وضعیت سیاسی رخ می‌دهد و آتش جنگ با پاره‌ای از موضوعات سیاسی ارتباط دارد، بنابراین جنگ یک عمل سیاسی است. جنگ جزئی از سیاست و وجهی از آن و ادامه رابطه سیاسی با توسل به وسایل دیگر است. (۶) تأکید بر جنگ

به عنوان ادامه سیاست با وسایل دیگر، بدین منظور صورت می‌گیرد که توضیح داده شود جنگ، روابط سیاسی میان دو دولت را معلق نمی‌کند بلکه خطوط اصلی که وقایع نظامی در مسیر آنها سیر یا متوقف می‌شوند، سیاسی هستند. همان خطوطی که در سرتاسر جنگ تداوم دارند و به صلح بعدی می‌انجامد. (۷) مایکل هاوارد بر اساس نظریه کلاوزویتس معتقد است جنگ نمی‌تواند از زندگی سیاسی جدا شود و هرگاه چنین تعبیری راجع به جنگ به اندیشه ما راه یابد، بسیاری از حلقه‌های ارتباطی که این دو عنصر را به هم متصل می‌سازند گسسته می‌شوند و چیزی بی‌هدف و عاری از عقل بر جای می‌ماند. (۸)

عقلانیت جنگ و مشروعیت آن با این توضیح و در چارچوب نظریه اهداف در پیوستگی جنگ با سیاست قابل توضیح است، در غیر این صورت جنگ امری بی‌بهره خواهد بود. کلاوزویتس تأکید می‌کند "هیچ کس از روی عقل سلیم جنگی را شروع نمی‌کند، مگر آنکه پیشاپیش برایش مبرهن باشد با آن جنگ به چیزی دست می‌یابد و اینکه چگونه می‌خواهد آن را کنترل و رهبری کند." (۹) به همین دلیل گفته می‌شود: "با شکوه‌ترین پیروزی‌ها چنانچه سبب‌ساز رسیدن به هدف سیاسی نشوند اصلاً ارزشی ندارند." (۱۰)

۵- نقطه کانونی در تعامل جنگ و سیاست، هدف جنگ از یک سو و ماهیت سیاست از سوی دیگر است. ماهیت سیاست، نزاع بر سر منافع با روش‌های مسالمت‌آمیز است. بن‌بست در سیاست منجر به استفاده از ابزار و روش‌های خشونت‌آمیز

می‌شود و این به معنای جنگ است. در جنگ اهداف، نقطه اتصال جنگ به سیاست است. به عبارت دیگر سیاست، الهام‌بخش جنگ است چرا که در غیر این صورت عقلانیت و مشروعیت جنگ برای یک ملت، مسئولین و رهبران آن در صورت گسست از سیاست مخدوش خواهد شد.

اهداف سیاسی جنگ بنا به نظر کلاوزویتس شامل دو هدف "نابود کردن حریف و پایان بخشیدن به بقای آن به عنوان یک دولت و یا تحمیل شرایط صلح" (۱۱) می‌باشد. در اینجا منظور از اهداف سیاسی جنگ، هدف نهایی نبرد یا عملیات است که جوهر جنگ و حالت جنگی را تشکیل می‌دهد.

۶- اهداف سیاسی جنگ که در سطح استراتژیک و از سوی سیاست‌مداران و در بالاترین سطح تعیین می‌شود بر ماهیت جنگ، میزان شدت و حتی دامنه آن تأثیر می‌گذارد. در واقع این اهداف است که ماهیت جنگ را مشخص می‌کند. کلاوزویتس بر پایه اهداف جنگ و با توجه به اینکه در جنگ، عمل متقابل وجود دارد نظریه "جنگ مطلق" را طرح می‌کند، زیرا تلاش طرفین برای پیروزی بر یکدیگر موجب افزایش شدت جنگ خواهد شد. بر پایه همین ملاحظه گفته می‌شود هیچ موفقیت نظامی که از سوی استراتژیست‌ها در چارچوب مفاهیم و استراتژی‌های مختلف طراحی و انجام می‌شود، به تنهایی نمی‌تواند معیار داوری (۱۲) قرار گیرد، زیرا باید تأثیر و تعامل آن با اهداف سیاسی و در سطح استراتژیک-که تعامل جنگ و سیاست صورت می‌گیرد- مورد ارزیابی قرار داد.

شاید بتوان بر پایه این توضیحات تأکید کرد به هنگام مطالعه و تأمل پیرامون نسبت جنگ و صلح، از جنگ "جنگ و صلح" و از صلح، "جنگ" را آموخت. اگر از جنگ تنها صلح را بیاموزیم یعنی تجربیات را فراموش کرده‌ایم و در نتیجه با این روش، هم صلح و هم جنگ را از دست خواهیم داد و اگر از جنگ تنها جنگ را بیاموزیم، صلح فراموش و قربانی خواهد شد.

منابع:

- ۱- حمیدرضا ملک محمدی، مفاهیم تعلیق و مخاصمات و حالت نه جنگ و نه صلح در حقوق بین‌الملل، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۲، ص. ۱۶
- ۲- مایکل هاوارد، کلاوزویتس و نظریه جنگ، غلامحسین میرزا صالح، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۷۷، صص. ۶۶-۶۷
- ۳- مأخذ، ص. ۲۱
- ۴- و. ب. گالی، فیلسوفان جنگ و صلح، ترجمه محسن حکیمی، تهران: انتشارات مرکز، ۱۳۷۲، صص. ۷۲-۷۳
- ۵- دانیل موران، مقاله نظریه استراتژیک و تاریخ جنگ، کتاب استراتژی در جهان معاصر، ترجمه کابک خیبری، تهران: انتشارات ابرار معاصر، ۱۳۸۲، ص. ۵۸
- ۶- مایکل هاوارد، صص. ۹۰-۹۱
- ۷- همان.
- ۸- همان.
- ۹- همان.
- ۱۰- همان.
- ۱۱- همان، ص. ۴۳
- ۱۲- همان، ص. ۷۰